

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی
سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ (صص ۲۲-۱)

«عشق» و تأثیر آن بر انسان‌گرایی و کمال‌طلبی در اندیشه‌ی عارفانه‌ی رشیدالدین میبیدی، مولوی و وین دایر

ماندانا منگلی^۱

چکیده:

عشق یکی از اصول اساسی در جهان‌بینی عرفانی و از محوری‌ترین آموزه‌های صوفیانه است. از سویی عشق از مباحث عمده‌ی روان‌شناسی نیز به شمار می‌رود. با توجه به تأثیر شدید وین دایر (۱۹۴۰-۲۰۱۵م) از ایدئولوژی شاعران و نویسندگان عارف، این مقوله در آثار وی نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار گشته و به نقطه‌ی کلیدی در اندیشه و تفکر او بدل شده است. میان دیدگاه میبیدی (متوفی ۴۸۰ ه.ق) و مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) با وین دایر مشترکات زیادی از جمله: فطری بودن عشق، پاک‌بازی در راه عشق، تسلیم در برابر معشوق و ذکر مدام و... نام برد. «عشق» به خداوند گره خورده- است به‌گونه‌ای که سالک جز خدا چیزی را در نظر ندارد و بدون همراهی عشق الهی هیچ کاری پیش نخواهد برد. در مقاله‌ی حاضر، با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی و رویکرد تطبیقی، دیدگاه میبیدی پیرامون مؤلفه‌های عشق و کمال‌طلبی با نظرات وین دایر و مولوی مقایسه شده است. تحلیل آراء این سه شخصیت نشان می‌دهد که در ساختار مردم‌گرای عشق، موضوعاتی چون توجه به مفاهیم اساسی اخلاقی انسانی، دوری از ذمائم و رذایل اخلاقی مشترک بوده است. با استناد به یافته‌های این بررسی میان‌رشته‌ای، اندیشه‌ی شکوفا بودن عشق به اثبات می‌رسد.

کلمات کلیدی: کشف‌الاسرار میبیدی، وین دایر، مولوی، عشق.

mandana5m@gmail.com

^۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران-جنوب

تاریخ تصویب مقاله: ۹۷/۵/۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱/۲۷

مقدمه :

عشق «عبارت است از بارور کردن چیزی زیبا، خواه آن چیز زیبا تن باشد و خواه روح!» (رستمی، ۱۳۹۵: ۲۲). سقراط عشق را به عنوان میل به مالکیت ابدی بر امور خیر یا به عبارتی میل به سعادت تعریف می‌کند. گویی عاشق با صعود از نردبان عشق از زیبایی ظاهری و مادی به زیبایی معنوی می‌رسد و عاقبت چشمش به مشاهده‌ی جمال مطلق روشن می‌شود و حقایق دانش و فضیلت در وی متولد می‌شوند؛ حقایقی که رمز سعادت بشر را در خود دارند. همچنین عشق الهام گرفته از زیبایی ظاهری، تصویر حقایق فراتجربی را فرا روی روح و جان آدمی قرار می‌دهد... (همان: ۲۳). کمتر موضوعی در تعالیم صوفیه به اندازه‌ی عشق از اهمیت برخوردار بوده است. مورخان عموماً از نوعی تطور تدریجی تصوف سخن به میان آورده‌اند که از عرفان زاهدانه و خانقاه شروع شده، آرام آرام بر تأکید به عشق و محبت تبدیل می‌شود. به رغم تعداد بسیار کسانی که راجع به عشق الهی نوشته‌اند، می‌توان ابوالفضل رشیدالدین میبیدی را نام برد که کشف‌الاسرار و عده‌الابرار وی تفسیر عظیم عرفانی قرآن کریم است. مؤلف چون تفسیری را که خواجه عبدالله تألیف کرده بود مختصر یافته به شرح آن پرداخته و آیات قرآنی را یک بار ترجمه و دو بار تفسیر کرده است، که بار اول به شیوه‌ی مفسران عادی و بار دوم برطبق مشرب عارفان است. این کتاب از نمونه‌های بسیار شیرین و جذاب نثر فارسی در قرن ششم هجری است و در میان ترجمه‌های بی‌شماری که از قرآن کریم شده از همه زیباتر و شاعرانه‌تر می‌نماید. رشیدالدین میبیدی این کتاب را در سال ۵۲۰ هجری به انجام رسانده است.

سرزمین ایران از دیرباز مهد تفکرات عرفانی بوده است. از این‌رو در طی قرون و اعصار، نام آوران بی‌شماری در عرصه‌ی عرفان و تصوف در دامن خود پرورش داده است که یکی از این بزرگان نام‌آور، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. آثار او را به دو قسمت (منظوم و منثور) می‌توان تقسیم کرد. یکی از آثار منظوم وی مثنوی معنوی است که کتابی تعلیمی و درسی در زمینه‌ی عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف است. قرن‌هاست که ادبیات کهن فارسی بر ادبیات غرب تأثیر گذاشته و نویسندگان و ادبای اروپایی با افتخار به این موضوع اشاره کرده‌اند که از این میان می‌توان نویسنده‌ی آمریکایی وین دایر را نام برد. او در شهر دترویت آمریکا به دنیا آمد و بیشتر دوران نوجوانی خود را در پرورشگاه طی کرد. او در دانشگاه سنت جان به عنوان محقق کار

می‌کرد. در ابتدا کار در فرهنگستان را دنبال کرد و در همین زمان مطالب خود را در روزنامه به چاپ می‌رساند. دایر به مخاطبانش توصیه می‌کند که واقع بین باشند چون ندای اعتماد به خود، همانند یک راهنمای معنوی انسان را کارآزموده می‌کند. او با مطالعه‌ی آثار چهره‌های ماندگار شرقی و غربی از ادیان و ملیت‌های مختلف، کتاب‌هایی کاربردی برای بهتر زیستن حول محور «خودشناسی»، «معنویت» و «عرفان» نوشته است.

در میان چهره‌های الهام بخش وین دایر، شاعران پارسی زبان از جمله مولوی و خیام نیز به چشم می‌خورند. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که عرفا و روان‌شناسان به آن نظر داشته‌اند و درباره‌اش سخن گفته‌اند، عشق است. آنان عشق را جان و اساس عالم می‌دانند که به واسطه‌ی آن، همه‌ی موجودات از ادنی تا اعلی در جنبش و به سوی سرمنشأ عشق یعنی ذات حق تعالی در حرکت هستند. عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و با ذات و فطرت وی عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی بوده است. عمل دل انسان برپایه‌ی درک و فهم مسایل معنوی متمرکز است و عبارت از شناسایی شهودی ارزش عشق و علاقه است. دل انسان به آن دانش درونی که احساس می‌کند و خودانگیخته و خودجوش از آن آگاه است، اعتماد می‌کند در حالی که ذهن مطالبه‌ی دلیل و برهان می‌کند. (دایر، ۱۳۸۴: ۴۸). باید آدمی در هر شبانه روز، ساعتی به تفکر در کار خود بپردازد، اخلاق باطنیه و اعمال ظاهریه‌ی خویش را تفحص کند و احوال دل و جوارحش را تجسس نماید؛ لوح دل را که محل عشق است، در مقابل خود نهاده آن را ملاحظه نماید. در مقاله‌ی حاضر، حالات گوناگون عشق و عاشق و معشوق در آثار وین دایر با کشف الاسرار میبیدی و مثنوی مولانا مورد مقایسه و بررسی قرار گرفته‌است.

۱-۲- پرسش پژوهش

مقاله‌ی حاضر به سوال زیر پاسخ می‌دهد:

- شاخص‌ها و مؤلفه‌های «عشق» و تأثیر آن بر انسان‌گرایی و کمال‌طلبی و نقش آن در تعلیم و تربیت مطلوب بر اساس اندیشه‌ی میبیدی، مولوی و وین دایر کدامند؟

۱-۳- روش تحقیق

مقاله‌ی حاضر می‌کوشد تا با استفاده از روش «تحلیل محتوا» عشق را از دیدگاه این سه شخصیت مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد.

۱-۴- پیشینه‌ی تحقیق

برخی از مقالات و آثار منتشر شده‌ی مرتبط با مقاله‌ی حاضر به شرح زیر است: مقاله‌ی عشق از منظر مولانا و ملاصدرا از اتونی و همکاران (۱۳۹۰)، که در فصلنامه‌ی ادب و عرفان منتشر شد؛ به استناد اشراقی بودن مولوی و ملاصدرای شیرازی به این نتیجه می‌رسد که عشق در آثار هر دو نقش محوری دارد نگارندگان مقاله براین باور هستند که مولوی و ملاصدرا در ارزش عشق، سریان عشق در کائنات، توجه به عشق مجازی و پاکدامنی در عشق با هم موافق و هم رأی هستند. مقاله‌ی مذکور در پایان به تفاوت و تشابه دیدگاه مولوی و ملاصدرا در عشق می‌پردازد.

مقاله‌ی استعاره‌شناختی عشق در مثنوی مولانا از اسپرهم و همکاران (۱۳۹۷)، که در مجله‌ی متن پژوهی چاپ شد؛ به بررسی انواع استعاره‌ی مفهومی/شناختی لیکاف و جانسون می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد سوزندگی، مست کنندگی و ذی شعور بودن عشق، بیشتر از سایر جنبه‌های آن مدّ نظر مولانا بوده است و در نگاه وی، تمام اقتدار از آن معشوق است و عاشق، دنباله رو، بیمار و نیازمند معشوق است.

دهقان و پورسعدی (۱۳۹۱)، در مقاله‌ی جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی بافقی که در فصلنامه‌ی دُر دری چاپ شد، هدف این تحقیق این بوده که ویژگی‌های عشق مورد نظر وحشی را بشناسد. نتیجه‌ی این پژوهش نشان می‌دهد که ویژگی‌ها و صفات عشق در غزلیات وحشی بافقی، غالباً با مسأله‌ی عشق در آثار شاعران و عارفان همسانی زیادی دارد. مقام عشق در شعر او والا بوده، نوع زمینی و مجازی آن نیز سایه یا واسطه‌ی عشق ملکوتی است. همچنین مقاله تلاش دارد تا معیار تحلیل عشق در اشعار وحشی براساس دیدگاه مکتب واسوخت باشد.

خیاطیان و سلیمانی (۱۳۹۴)، مقاله‌ی جایگاه عشق در تفسیر عرفانی عرایس‌البیان روزبهان بقلی در مجله‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی چاپ شد. مسأله‌ی عشق از قرن دوم هجری و در اندیشه‌ی عارفانی نظیر رابعه عدویه به‌طور جدی مطرح شد و در قرون بعدی به رغم مخالفت‌های برخی از فقها و اهل حدیث، همچنان به روند رو به

رشد خود ادامه داد و در اندیشه‌ی کسانی چون روزبهان بقلی (۶۰۸-۵۲۲ ق.) به اوج خود رسید. روزبهان، بنای طریقت خویش در تصوف را بر عشق نهاد و این موضوع در عرفان وی بسیار برجسته و چشم‌گیر است؛ به گونه‌ای که در تمامی آثاری که از او برجای مانده، خصوصاً تفسیر عرفانی *عرایس‌البیان*، تأثیر نگاه عاشقانه‌ی او کاملاً مشهود است. تفسیر عرفانی *عرایس‌البیان*، با عباراتی ادبی دارای صبغه‌ی عرفانی در پی کشف معانی باطنی آیات قرآن است. این تفسیر که متأثر از تعمق ژرف روزبهان در باب کلام وحی است، بازتاب دهنده‌ی اندیشه‌های ناب او در باب عشق به حق و طریق وصول به آن است. در این بررسی می‌کوشیم جایگاه عشق را در این کتاب بازنماییم.

حیدری و همکاران (۱۳۹۳)، مقاله‌ی بررسی تحلیلی عبارت «من عشق فکتم و عف فمات فهو شهید» براساس متون عربی و فارسی، در مجله‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی منتشر شد. در متون ادبی، عرفانی و اخلاقی ادبیات فارسی و عربی، برای تبیین عشق مجازی گاه به عبارت «من عشق فکتم و عف فمات فهو شهید» که با نام «حدیث عشق» نام بردار شده است، استناد می‌شود. نخستین بار ابن داود در الزهره، از این عبارت منسوب به پیامبر در تفسیر عشق عذری یاد می‌کند، اما از دیرباز حدیث‌شناسان آن را از احادیث موضوع دانسته‌اند. با وجود این، حدیث عشق به دلیل محتوایش و با وجود مخالفت ناقدان به ویژه حنابله و با ورود به ساحت عرفان اسلامی به حیات خود ادامه داد. در این جستار ضمن بررسی پیشینه و دلیل اصلی روایت حدیث عشق، صحت و سقم آن به عنوان حدیثی منسوب به پیامبر، علت و نحوه‌ی کاربرد آن در متون عرفانی، انعکاس آن در متون ادبی عربی و فارسی، ارتباط عشق مجازی با عفت، جهاد با نفس و شهادت و پیوند کتمان با عشق تبیین خواهد شد.

برزگرخالقی (۱۳۸۴)، مقاله‌ی عشق و عاشق و معشوق در غزلیات جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی، که در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران چاپ شد. در بررسی پیشینه‌ی پژوهش، مشخص شد مطالعه‌ای به بررسی تطبیقی عشق در تفسیر عرفانی کشف الاسرار و مثنوی معنوی و آثار وین دایر نپرداخته است، ولی تحقیقات عرفانی پیرامون تفسیر عرفانی کشف الاسرار و مولوی انجام شده است، مانند: بررسی عشق و آفرینش در تفسیر عرفانی کشف الاسرار (فاطمه اسماعیلی نیا، حسن سلطانی کوهبنانی)، تأثیر عرفان بر تفاسیر قرآن براساس دو تفسیر روض الجنان و کشف الاسرار (اصغر بابا سالار)، مفهوم عشق از دیدگاه

یونس امره و مولوی (حسین آریان)، عشق از منظر مولانا و ملاصدرا (بهزاد اتونی و بهناز اتونی)، در عین حال عشق عرفانی نیز در بعضی از کتب عرفانی بررسی شده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- عشق

عشق را به معنی لبّ هستی و گوهر شریف و یکدانه‌ی گیتی در عرفان و ادبیات عرفانی بر شمرده‌اند، اما متأسفانه در لسان و زبان عام معنا و مفهوم شایسته‌ای ندارد. برخی با شنیدن این واژه، مفاهیمی همچون: دیوانگی، حماقت، خامی و بی‌تجربگی را در ذهن مجسم می‌کنند. بدیهی است اگر عامه‌ی مردم می‌توانستند به آثار بزرگان از اهل عرفان و معرفت راه یابند و از آن طریق با حقیقت عشق آشنا شوند دیگر چنین نمی‌پنداشتند که عشق زاییده‌ی شهوت و امیال خام جوانی است. در کتاب لغت معنای چندی درباره‌ی عشق آمده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: عشق در لغت یعنی به حد افراط دوست داشتن، محبت تام (معین، ۱۳۸۰: ذیل واژه). لفظ «عشق» از نظر لغت مشتق از عَشَق است و «عَشَقَه» گیاهی است بر دور درخت می‌پیچد و درخت را خشک، زرد و بی‌محصول می‌کند (زمانی، ۱۳۸۲: ۴۳۲). انسان نیز وقتی در کمند عشق گرفتار آمد، به خاطر دوستی بی‌حد، محو در معشوقش می‌گردد، وجود خود را فراموش می‌کند، تا جایی که دیوانه‌وار، با رنگی پریده و لباسی ژولیده و قیافه‌ای مریض، ظاهر می‌شود. غزالی نیز عشق را محبت شدید و قوی تعریف کرده و عشق را مرتبه‌ی عالی و اعلا‌ی محبت می‌داند. (غزالی، بی تا: ۲۷۵/۴).

کلمه‌ی عشق در قرآن کریم و ادعیه‌ی ماثوره نیامده است و تنها در قرآن کریم به کلمه‌ی محبت اشاره شده است. شاید به این دلیل که در زمان نزول، کلمه‌ی عشق به وسیله‌ی شعرا تنها در خدمت فسق و فجور و شهوترانی قرار گرفته، چنان که اشعار شعرای آن زمان محتوایی جز دنیا پرستی و زرق و برق و زندگی زودگذر دنیوی چیزی نداشته است. در مورد معنای اصطلاحی عشق از اندیشمندان و عارفان مطالب قابل توجهی رسیده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. علامه طباطبایی عشق را نوعی تعلق وجودی بین محبّ و

محبوب دانسته، می‌گوید: كان الحبُّ تعلقاً وجودياً بين المحبِّ و المحبوب: حبّ عبارت است از تعلق و ارتباط وجودی بین حبّ و محبوب (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۱۱). شهید مطهری عشق را چنین تعریف می‌کند: عشق چیزی است مافوق محبت و اثرش این است که برخلاف محبت عادی انسان را از حال عادی خارج می‌کند و توجه او را منحصر به همان معشوق می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸: ۴۷). عشق چیزی نیست مگر آتشی که نورش روشنایی می‌دهد و گرمایش دل را زنده می‌کند و حیات‌بخش است. مولانا هم با اشعار زیبایش درباره‌ی عشق چنین می‌گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم، خجل باشم ز آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است	لیک عشق بی زبان روشن تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۳/۱۱۴-۱۱۲)

۲-۲- ویژگی‌های مشترک عشق در اندیشه‌ی وین دایر با میبیدی و

مولوی

در شرح و توصیف عشق، شاخصه‌های مشترک بین تفسیر عرفانی میبیدی با آثار وین دایر و مولوی به چشم می‌خورد:

۲-۲-۱- فطری بودن عشق

عشق انسان به خدا، علاقه‌ای فطری و حیرت و جذبه‌ای مقدس است که جان را به نور جمالش منور ساخته و به آن رنگ و صبغه‌ای الهی می‌دهد. در بینش قرآن کریم، مسیر صحیح زندگی انسان در جهت مسیر خداوندی «وارجعی الی ربّک» است و نتیجه‌ی این عشق آن‌جایی است که می‌توان به اندازه‌ای به او نزدیک شد که تنها فاصله‌اش با او به اندازه‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر است. «فکان قاب قوسین او ادنی» (نجم/ ۹). داوود نبی گفت: خدایا این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یا داوود! گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته، خواستم که مرا بدانند و دوست داشته‌ام که مرا بشناسند. اشارتست که بنای معرفت بر محبت است؛ هر جا که محبت است معرفتست و

هر جا که محبت نیست معرفت نیست (میبدی، ۱۳۳۹: ۶/۴۷۷). عارفان با استناد به آیه‌ی «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» آغاز و سرچشمه‌ی عشق را از طرف خداوند می‌دانند، با این استدلال که ابتدا او بندگان را دوست داشت و به موجب این، آنان نیز او را دوست گرفتند. از نظر عارفان، آفرینش تجلی حسن خداوند است. چون خداوند خواست شناخته شود عشق آغاز شد و در نتیجه مخلوقات را خلق کرد (میبدی، ۱۳۳۹: ۷/۵۲۷). از آموزه‌های دینی و عرفانی چنین بر می‌آید که میل و گرایش فطری انسان به عشق سمت و سویی خدایی دارد و انسان همواره به دنبال معشوق خویش است، به گفته‌ی مولانا:

ناف ما بر مهر او بریده‌اند
عشق او در جان ما کاریده‌اند
(مولانا، ۱۳۹۳: ۲۴۰/۶۶۱۶)

میبدی قبول دارد که آدم پیش از این که به این جهان بیاید در جهان روحانی بوده و در آن جا با خداوند عهد بسته است.^۱

پنداشتم که تو مرا یک تنه‌ای
کی دانستم که آشنای همه‌ای
(به نقل از پورجوادی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

وین دایر می‌گوید: نیرویی در وجودتان هست که شما را قادر می‌سازد یک اندیشه یا تصویر را در ذهن خود تشکیل دهید. این نیروی تصویر ذهنی، عبارت از نیروی جذب است، این نیرو را نمی‌توانید ببینید یا لمس کنید اما در درون شماست. برای فهم مطلب، موجودیت خود را تجلی نیروی پروردگار برای خلق موجود بخصوصی مجسم کنید، یعنی نیروی خداوند به شکل ویژه‌ای تحقق یافته تا موجود ویژه‌ای مثل شما را پدید آورد. حالا نیروی خود را مجسم کنید که به طرز ویژه‌ای عمل می‌کند تا نیروی خلاقه‌ی خداوند را از طریق شما به نمایش گذارد. این نیرو به صورت نیک‌بختی، عشق، لذت، خشنودی خاطر و صلح و صفا منجر به کامیابی شما می‌گردد. هرچه بیشتر آکنده از عشق و سعادت باشید روح خداوند بیشتر در درون شما متمرکز می‌گردد و به وجهی خداگونه‌ی خود بیشتر نزدیک‌تر می‌شوید (دایر، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

^۱ - وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِّن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. (سورة اعراف/۱۷۲).

۲-۲-۲- جایگاه عشق

در جهان‌بینی عرفانی، عشق از عظمت والایی برخوردار است؛ زیرا اصل آفرینش و خلقت موجودات بر مبنای جاذبه‌ی عشق است و تجلی حق در روز الست نیز مصداق بر این مدعا است. عشق گوهر یگانه و بی‌نظیری است که هرکسی شایستگی آن را ندارد و تنها خواص و پاکان از آن بهره‌مندند. «در صحیفه‌ی دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه‌ی آن نخوانند، در خلوت خانه‌ی دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان داننده آن ندانند» (میبیدی، ۱۳۳۹: ۵۲/۱).

جمال چهره‌ی جانان اگر خواهی که بینی تو
دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بینا کن
(میبیدی، ۱۳۳۹: ۵۲/۱)

اعتقاد نویسنده‌ی کشف الاسرار بر این است، سرتی که خداوند در درون انسان‌ها قرار داده، همان ودیعه‌ی عشق است که به عنوان گوهری پنهان در گنجینه‌ی سینه‌ی آدمی نهاده شده است و مقصود خداوند از نهادن این ودیعه‌ی ارزشمند در درون آدمی اظهار محبت و عشق خود به آدمی است تا اغیار نتوانند به آن راه یابند. طبیعت نیروی عشق الهی آن هوشمندی نامرئی است که در همه چیز و همه جا موجود است و مرکز و محور همه‌ی فعالیت‌های مادی و معنوی جهان است و شایسته‌ترین نام برای آن «عشق بدون قید و شرط» است یعنی همان نیرویی که جهان را استوار و پایدار می‌دارد و از تجزیه و پاشیدگی حفظ می‌کند. خلقت همه‌ی ما گسترش این نیروی الهی است و موجودیت هریک از ما تجلی و نماینده‌ی آن در محدوده‌ی موجودیت خویشتن است (دایر، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

داستایوفسکی در این‌باره گفته‌است: عشق سرآمد همه چیز در زندگی است. عشق جوهر کیهان است. چسبی است که همه چیز را با هم نگه می‌دارد. ماده خود والاتر شماس است. «خدا هست عشق» یک جمله دوطرفه است، زیرا اگر از طرف دیگر هم خوانده شود همان معنا را می‌دهد «عشق هست خدا» (دایر، ۱۳۸۷: ۲۵۵).

عاشقی گر ز این سر و گر ز آن سر است
عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم، خجل باشم ز آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت

چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۱۳/۱۱۵-۱۱۲)

۲-۲-۳- عشق رابطه‌ی دوسویه

در عشق جذبه و کشش در وجود عاشق و معشوق وجود دارد. حدیث «کنز مخفی»^۱ این نکته را می‌آموزد که خداوند به خاطر عشق به انسان‌ها، عالم را آفرید. سمعانی به کرات بر این مسأله تأکید می‌کند که منحصر به فرد بودن جایگاه انسان ریشه در این صفت خاص الهی دارد. در نهاد آدمی دل است که عشق الهی را جذب می‌کند؛ نه گل که بسیاری دیگر از مخلوقات در آن شریکند. سمعانی در جایی این امر را تصویر می‌کشد که قرآن چگونه در بسیاری از زمینه‌های متفاوت، تضاد بین خالق و مخلوق را بیان کرده، دائما بر بزرگی و عظمت خدا و ناچیزی انسان تأکید می‌کند. تنها در مسأله‌ی عشق است که قرآن صحبت از دو سویه بودن می‌کند (چیتیک، ۱۳۸۸: ۵۰).

زرین کوب درباره‌ی دوسویه بودن عشق در سرّ نی می‌نویسد: البته کششی که عشق دارد و تمام کائنات از عناصر تا ترکیبات دوسویه است. هیچ عاشقی جویای وصل معشوق نیست که معشوق نیز جویای او نباشد و از این روست که معشوقان هم خود به نحوی شکار عاشقان هستند و همان‌گونه که در دل عاشق جز وجود معشوق نیست در دل معشوق هم آن‌چه هست وجود عاشق است (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۶۶). موضوع عشق الهی، مهر ورزیدن به معشوق ازلی و ابدی یعنی ذات اقدس و مقدس حق جلّ و اعلی است. عشق الهی یا عرفانی، عشقی است که به عقل و معرفت و مراتب والای علم و ادراک آمیخته است و هدف نزدیک آن تخلق به اخلاق الله و تهذیب نفس و هدف متعالی است. عشق الهی در همه‌ی موجودات سریان دارد. وین دایر در این‌باره می‌گوید: به عنوان بنده‌ای از بندگان خدا ارزشمندی و شایستگی من به هنگام آفرینش به من عطا گردیده، من به جسم و روح تقسیم نمی‌شوم، بلکه بخشی از همه‌ی کائنات

^۱ كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» یعنی: پروردگارا! برای چه مخلوقات را آفریدی؟ خدای تعالی فرمود: گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۴/۱۹۹).

هستم که آثار خداوند است، بنده‌ای هستم که بدون هیچ قید و شرط و مانع نماینده‌ی خدا هستم و عظمت خداوند در وجود من تجلی می‌کند (دایر، ۱۳۸۴: ۱۳۱). «عشق نقطه‌ی مرکزی هستی است... برای این هدف ما آفریده شده‌ایم که دوست بداریم و دوست داشته باشیم» (دایر، ۱۳۸۷: ۲۵۶).

می‌شود صیاد مرغان را شکار	تا کند ناگاه ایشان را شکار
بی‌دلان را دلبران جسته به جان	جمله معشوقان شکار عاشقان
هر که عاشق دیدیش معشوق دان	کو به نسبت هست هم این و هم آن
تشنه‌گان گر آب جویند از جهان	آب جوید هم به عالم تشنه‌گان

(مولوی، ۱۳۹۳: ۷۰)

تا او نخواهد کسی قادر به فهم او و نزدیک شدن به او نیست. هر قدر که به او نزدیک می‌شویم و هر اندازه که می‌فهمیم، خواست و اراده‌ی اوست. اوست که پرده از دیدگان بر می‌کشد و یا دیدگانی می‌دهد تا هر دم بتوانیم جلوه‌ای از جمال بی‌منتهای او را ببینیم.

۲-۲-۴- توکل بر خدا، نشانه‌ی عشق به او

توکل عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود به خدا و حواله کردن همه‌ی کارهای خود به پروردگار و بیزار شدن از هر حول و قوه‌ای و تکیه نمودن بر حول و قوه‌ی الهی (نراقی، ۱۳۸۹: ۷۶۸). پیر طریقت در کشف الاسرار چنین می‌گوید: خداوند! ما را از آنان مگردان که ایشان را به خود باز گذاشتی تا به تیغ هجران خسته گشتند. آری چه بار کشد ریسمان گسسته و چه به کار آید کوشش از بنده‌ی نایسته و در بیگانگی زیسته؟ پروردگارا ما را راه راست بنمای راه آنان که نیکو داشت کردی آن‌ها را. نه راه آنان که بر آن‌ها خشم گرفتی و نه راه گمراهان!

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۱)

ریسمانی را مجسم کنید که آن‌چه را که می‌خواهید بر روی آن سوار است و طول ریسمان بی‌نهایت است، با این حال این طناب به طریقی نامرئی‌گرایش به سوی شما دارد و فقط مسأله، ایمان و اعتماد شماسست مبنی بر این که می‌توانید آن طناب را به سوی خود بکشید تا هر چه به همراه آن است به زندگی شما وارد شود؛ اما تنها هنگامی که ظرفیت لازم برای دریافت آن را

داشته باشید، یا حتی به آن نزدیک شوید، مگر آن که خویشتن را جزئی از نظام الهی بنگرید، به عبارت دیگر به جریان نیروی خداوند در خویشتن باور داشته باشید (دایر، ۱۳۸۴: ۵۶). مولوی فرماید:

گفت: آری گر توکل رهبرست

گفت پیغامبر به آواز بلند

از توکل در سبب کاهل مشو

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۳/۹۱۳-۹۱۱)

۲-۲-۵- فرستادگان الهی: الگوی عشق

نزدیکی ما به خداوند، تسلیم کردن خویش به اسوه‌ی نبوی است، باید او را چنان عبادت کنیم که گویی او را می‌بینیم «من می‌خواهم تأکید کنم که همه‌ی آموزگاران اخلاقی، معنوی و روحانی بشر، همه‌ی معلمین، مقدسین، و رهبران ادیان در طول تاریخ همین راه را یافته‌اند و همین پند را داده‌اند. این فلسفه‌ی همیشگی و جاویدان، همه بشریت از نظام قبیله، و مردم بدوی و باستانی گرفته تا بشر متمدن در زمان حاضر، همه را به هم متصل و متحد می‌سازد و پیام می‌دهد که خداوند در درون یا برون همه چیز و هر موجود زنده و نیز در جهانی است که جزئی از آن هستیم و ابدی و پایداریم و با زمان و مکان تغییر نمی‌کنیم. علاوه بر این، ما هم اکنون جزئی از جهان نامرئی معنویت هستیم» (دایر، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۷).

میبیدی می‌فرماید: یکی تأمل کن در لطایف و عواطف ربانی و آثار عنایت و رعایت الهی که تعبیه این مشتی خاک است، و انواع کرامت و تخصیص قربت که بر ایشان نهاده، که همه عالم بیافرید و به هیچ آفریده نظر محبت نکرد، و به هیچ موجود رسول نفرستاد، به هیچ مخلوق پیغام نداد. چون نوبت به آدمیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار، اسرار ایشان را محل نظر خود گردانید. پیغامبران بر ایشان فرستاد، و فرشتگان را رقیبان ایشان کرد. سوز عشق در دل‌ها نهاد. بواعث شوق و دواعی ارادت پیاپی کرد (میبیدی، ۱۳۳۹: ۸/۵۴۵).

انبیا را در درون هم نغمه‌هاست
طالبان را ز آن حیات بی بهاست
نشود آن نغمه‌ها را گوش حس
که زستم‌ها گوش حس باشد نجس
(مولوی، ۱۳۹۳: ۷۶/۱۹۱۳-۱۹۱۲)

هین! که اسرافیل وقتند اولیا
مرده را زایشان حیات است و حیا
(همان: ۱۹۲۳)

۲-۲-۶- عشق و وحدت وجود

وحدت وجود یعنی، هستی فقط خدا است و جز او کسی و چیزی وجود ندارد. حقیقت یکی است وجود همان حقیقت واحده است جمیع موجودات تراوشی است از مبدأ احدیت که به طریق تجلی و فیضان و انبعاث از او صادر گشته است (غنی، ۱۳۸۶: ۱۰۲). موجودیت مادی را نمی‌توان امری واقعی دانست، مثلاً جسم نمی‌تواند روان انسان را شفا دهد. شفای جسم آدمی از روان او ناشی می‌شود. به همین نحو، لذات نیز از روان نشأت می‌گیرند. لذا آدمی باید بکوشد که روان خود را با عشق بدون قید و شرط همسو و همگام کند. عشق همان نیرویی است که سرچشمه‌ی تحقق همه‌ی عالم مادی از جمله جسم شماست و به وسیله‌ی این همسویی و همگامی است که می‌توان به اقتدار معنوی و لذت رسید. هنگامی که یک قطره آب از اقیانوس جدا می‌شود و بدل به ذره‌ای ضعیف و ناتوان می‌گردد؛ آن چنان ضعیف که حتی قادر به حفظ خود نیست، اما هنگامی که خود را به دریا یعنی همان منشأ و وطن اصلی خود همراه و همسو می‌کند به نیرویی آن چنان زیاد دست می‌یابد که فراسوی قابلیت یک قطره است.

شما همانند آن قطره‌ی آب، هنگامی که از وطن خود (خداوند) جدا باشید، بدل به یک موجود ناتوانی که در پوست خود زندانی است می‌شوید؛ اما اگر به اصل و منشأ خویش باز گردید، از لذات ناشی از این وصال آگاه می‌شوید و از فیض عشق خالص و بدون قید و شرط بهره می‌گیرید که نتیجه‌ی آن رهایی از ترس و وحشت از هر چیز است (دایر، ۱۳۸۴: ۱۷۵). میبیدی در این‌باره فرماید: «هرشادی که بی‌توست اندوه آن است، هر منزل که نه در راه تو است زندان است، هر دل که نه در طلب تو است ویران است، یک نفس دیدار از آن تو به صد هزار جان رایگان است» (میبیدی، ۱۳۳۹: ۳/۶۲۴). مولوی فرماید:

بوی آن دلبر چون پَران می شود
بس کنم، دلبر در آمد خطاب
آن زبان‌ها جمله حیران می شود
گوش شو و الله اعلم بالصواب
(مولوی، ۱۳۹۳: ۴۱۸)

مولوی نیز وقتی به وحدت با معشوق می‌رسد خطاب به خود می‌گوید: تو دیگر خاموش باش. زیرا معشوق به سخن درآمده است. یعنی اکنون عاشق و معشوق یکی شده است.

۲-۲-۷- پاکبازی در راه عشق

میبیدی می‌گوید: نفس حجابی در مقابل دل است و تا زمانی که این حجاب وجود دارد دل نمی‌تواند به مشاهدت برسد و زمانی که با مجاهده، نفس بر وفق شریعت کشته شد، دل می‌تواند حیات خود را آغاز کند و هدایت سالک را در بر گیرد و او را به مشاهدت برساند همان گونه که خداوند می‌فرماید: والذین جاهدوا فینا لنهینهم (میبیدی، ۱۳۳۹: ۵/ ۳۱۱).

عشق کارکردهای زیادی دارد که مهم‌ترین کارکرد آن خودشکنی، مبارزه با نفس آماره است، زیرا کسی که به گوهر عشق دست یافته است صفاتی از قبیل حسد، خود خواهی، کینه، دنیا دوستی، لذت پرستی را به کلی در خود از میان می‌برد. مهم‌ترین چیزی که از پرورش نهال عشق بدون قید و شرط عاید می‌شود، آزادی از کینه و نفرت و شرارت است. هنگامی که این افکار شوم را از خود دور می‌نمایید، حضور لطف و صفا و لذت را احساس می‌کنید و این یک واکنش خود جوش به عشق بدون قید و شرط است، زیرا هماهنگ با نیروی خلاق و سازنده هستید (دایر، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

تا بود تابان شکوفه چون زره
چون شکوفه ریخت میوه سرکند
کی کند آن میوه‌ها پیدا گره
چون که تن بشکست جان سر برزند
آن شکوفه مژده، میوه نعمتش
چون شکوفه ریخت، میوه شد پدید
چون که آن کم شد، شد این اندر مزید

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۱۲/۲۹۲۳-۲۹۲۰)

مولوی تأکید دارد انسان باید در برابر لذایذ حیوانی مقاومت کند تا به درجات عالی برسد.

۲-۲-۸- محو شدن محدودیت‌ها در راه عشق

عشق به معنای رهایی از هر آن‌چه در عالم مخلوقات است و برگزیدن خداست و آن بندگی خداست نه چیزی دیگر. تنها انسان‌ها چنین خلق شده‌اند که می‌توانند به خدا، در حقیقت لایتناهی و فراگیرش عشق بورزند و صفات جمال و جلال و لطف و قهر را توأمان داشته باشند. وقتی آن‌ها با توحید متوجه و متمرکز در خدا می‌شوند، از محدودیت ناشی از داشتن برخی صفات و نداشتن برخی دیگر رهایی می‌یابند (ویلیام چیتیک، ۱۳۸۲: ۱۸۸). در کشف‌الاسرار درباره عشق راستین چنین آمده است: مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود، تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد. گفت: این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد. زن گفت: آنکه که کمال عشق ترا نقصان آمد (میبدی، ۱۳۳۹: ۹/۲۶۹). نیروی عشق نواقص را محو می‌کند و درب ورودی به جهانی را به روی شما باز می‌کند که آکنده از رضایت خاطر و خشنودی است، جهانی که با آن در ترسیم سرنوشت خود و بخت آفرینی از برای خویش مشارکت دارید. مشارکتی که براساس عشق بدون قید و شرط پایه‌گذاری شده است (دایر، ۱۳۸۴: ۱۶۳). مولانا می‌گوید:

هرکه جامه ز عشقی پاک شد
او ز جمله حرص و عیبی پاک شد
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۰-۲۳-۲۲)

۲-۲-۹- شکرگزاری از معشوق

شکر، شناخت نعمت خداوند است و سپاسگزاری آن نعمت. شکر و سپاس به عنوان فضیلتی اخلاقی مورد تأیید و تأکید عقل و عقلا است. هر انسانی به حکم عقل به این نتیجه می‌رسد که می‌بایست در برابر افرادی که به گونه‌ای کاری و یا نعمتی را به وی می‌دهند شکر کند. درویشی از روزگار نامساعد، پیش پیر طریقت بنالید. پیر گفت: ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبود و ده هزار درم در دستت بود؟ درویش گفت: نه! پیر گفت: خواهی که عقلت نبود و همان ده هزار درم بود؟ گفت: نه، پیر گفت: ای مسکین! به دو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست، ترا چه جای شکایت است؟! (به نقل از انزابی نژاد، ۱۳۵۷: ۸/۳۰). وین دایر می‌گوید: «ناله و شکایت نکنید، تعبیر

و تفسیر نکنید تشریح و موشکافی نکنید. انسان شاکی همواره احساس کمبود و محرومیت می‌کند، در نتیجه به کسانی که به نظر می‌رسد از آن‌چه او محروم است برخوردارند و سهم بیشتری از نعمات زندگی را دارند، احساس حسادت و نفرت می‌کند. عادت به ناله و شکایت انسان را از لذایذ و ابعاد نیک و زیبای زندگی جدا و به دور می‌سازد... انسان باید راه ورود عطایا و مواهب زندگی را به سوی خود باز گذارد و احساس کند که این مواهب یار و پشتیبان او در طریق زندگی هستند... ناله و شکایت دلیل بر فقدان عشق در جهان درون ماست. اگر واقعاً احساس عشق کنیم جایی برای رنجش از خداوند به واسطه‌ی ارضاء نکردن خواسته‌ای نفس‌آماره وجود ندارد (دایر، ۱۳۸۴: ۲۴۴). مولوی در همین زمینه می‌گوید:

از خدا جویم توفیق ادب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد
بی‌ادب محروم گشت از لطف رب
بلکه آتش در همه آفاق زد

(مولوی، ۱۳۹۳: ۷۸-۷۹/۱۱)

کفر باشد پیش خوان مهتری

(همان: ۸۶)

ره‌زن مردان شد و نامرد اوست

و ز ادب معصوم و پاک آمد ملک

(همان: ۹۱-۹۰)

بدگمانی کردن و حرص‌آوری

هر که بی‌باکی کند در راه دوست

از ادب پرنور گشته‌ست این فلک

۲-۲-۱۰- عشق و اطمینان و آرامش

آدمی زمانی که قلب و زبان و اندیشه‌اش به یاد خداست و به ذکر او مشغول است، نوری از باطن بر نفس او می‌تابد و سراسر روح و قلبش را تابناک می‌کند که در متون دینی از ذکر و یاد خدا به عنوان نور دل‌ها و جلای قلوب تعبیر شده است. یاد خداوند، مطمئن‌ترین و بهترین راه برای بهبود زندگی انسان است. «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله...» اشارت است که مؤمنان ایشانند که در یاد الله دل‌هاشان بیاساید و آرمیده گردد (میبیدی، ۱۳۳۹: ۱۱/۴). بنا بر این هر وقت که دل آدمی به یاد خدا بیفتد، اولین اثری که از خود نشان می‌دهد، این است که ملتفت مقصودها و تقصیرها و گناهان خود گشته، آن چنان متأثر شود که عکس‌العملش در جوارح لریزه اندام باشد، دومین اثرش این

است که متوجه پروردگارش می‌شود که هدف نهائی فطرت اوست و در نتیجه خاطرش سکونت یافته و به یاد او دلش آرامش می‌یابد. توجه برعشق سر و کارش با نشانه‌های خارجی زندگی‌تان نیست. عشق پیوسته در خدمت خدا و دیگران است. عشق تنها به دادن و سهیم شدن می‌اندیشد و در عوض چیزی مطالبه نمی‌کند. عشق خود اهمیت دارد و ترس از چیزی ندارد. ترس می‌گوید: به اندازه کافی برای بخشیدن ندارد زیرا ترس از فقدان می‌آید. عشق می‌گوید خدا آن را آفریده است و کامل است. عشق همیشه در یک رابطه سالم می‌بخشد (دایر، ۱۳۸۷: ۲۵۹). مولوی می‌گوید:

گفت قاضی واجب آیدمان رضا	هر قفا و هر جفا کارد قضا
خوش‌دلیم در باطن از حکم زبر	گرچه شد رویم ترش کالحق مر
این دلم باغست و چشمم ابروش	ابر گرید باغ خندد شاد و خوش
سال قحط از آفتاب خیره خند	باغها در مرگ و جان کندن رسند
ز امر حق و ابگوا گئیرا خوانده‌ای	چون سُر بریان چه خندان مانده‌ای

(مولوی، ۱۳۹۳: ۲۲۲۸۵/۷۹۸-۲۲۲۸۱)

رضا به قضای الهی سبب می‌شود انسان در اوج سختی او احساس رضایت و شادی کند: نالم و ترسم که او باور کند عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد

وز کرم آن جور را کمتر کند
بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۵۶۴/۶۴-۱۵۶۳)

۲-۲-۱۱- عشق و اجتناب از تعلقات دنیوی

حبّ دنیا سرمنشاء همه‌ی خطاهاست. بهترین و اثربخش‌ترین راه رهایی و نجات انسان از حبّ دنیا و آلودگی‌های دنیوی، اصلاح نفس و رسیدن به مقام بندگی و عبودیت خداوند است. «اگر آن چیزها و یا افرادی را که در زندگی داریم حق مسلم خود بدانیم، خویشتن را از احساس لذت و شادی که یک انسان شاکر و حق‌شناس تجربه می‌کنیم، محروم می‌سازیم. چسبیدن به آن‌چه که داریم خواه افراد یا اشیاء یا مقام یا هر چیز دیگر و پنداشتن آن به عنوان حق مسلم خود، ما را از طبیعت پوپای جهان و هدایای بی‌شماری که هر لحظه از راه فرا می‌رسند غافل می‌سازد. پیرامون آن چیزها و خوگرفته‌هایی بیاندیشید که اگر ناگهان از صحنه‌ی زندگی شما ناپدید شوند، شما را نگران و غمزده می‌کنند. خویشتن را آگاهی و هشیاری دهید که حتی زندگی مسأله‌ای تضمین

شده و حق مسلم شما نیست چه رسد به متعلقات آن. ضمن لذت بردن از مواهب زندگی به سختی به آن‌ها نچسبید و دل نبندید و عاشق پیشه و جویای عشق و زیبایی باشید» (دایر، ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۴۴).

دنیا سرای آزمایش است، معبر است نه مقر، وسیله است نه هدف (وسيله‌ای است برای تحصیل سرنوشت)، پلی است برای رسیدن به صراط قیامت و حضور در محضر رب العالمین و جای خوف و نگرانی و احساس خطر است نه جایگاه امنیت و قرارگاه و استراحت‌گاه. انسان قرآنی این حقیقت را از کلام قرآن و اهل بیت (ع) در می‌یابد که زندگی دنیا بازیچه‌ای بیش نیست و زندگی حقیقی آخرت است.

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ابی
زنده معشوق است و عاشق مرده‌ابی
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۰)

سلمان فارسی رضی‌الله عنه، هرگاه که به خرابه‌ای برگزشتی، توقف کردی، بزاری، بنالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی، گفتی: کجایند کسانی که این بناها را نهادند؟ و از آن مسکن ساختند، دل بدادند و مال و جان در باختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بر آن نهادند و چون گل بر بار بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند (میبدی، ۱۳۳۹: ۸/۲۳۲).

عاشقان را شادمانی و غم اوست
غیر معشوق ار تماشایی بود
عشق آن شعله‌ست کو چون بر فروخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند
دست مزد و اجرت خدمت هم اوست
عشق نبود هرزه سودایی بود
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
شاد باش ای عشق شرکت‌سوز زفت
ماند الا الله باقی جمله رفت
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۶۱۱/۱۷۰۵۶-۱۷۰۵۲)

۲-۲-۱۲- عشق و ذکر معشوق

عشق و محبت در احادیث و روایات اسلامی و به ویژه در مناجات‌ها و ادعیه‌ی شیعی جلوه‌ای بلند و رسا دارد. کمتر کتب دینی است که در آن احادیث و روایات و کلمات قصار اهل عصمت و طهارت جمع و تدوین یافته و از محبت یادی و اثری نباشد و یا لاقلاً در آن باره بابی نگشوده باشد. مؤثرترین راه برای اعتماد به واقعیت وجودی خود، استفاده از نیروی دعا و عبادت است.

دعا و عبادت، روش‌های معجزه آسایی برای تحقق بخشیدن به خواسته‌های معنوی انسان هستند. آن چیزی که من آن را دعا و عبادت معتبر و اصیل می‌نامم، دعوت از خواسته‌های خداوند است که در ما جلوه‌گر می‌سازد (دایر، ۱۳۸۴: ۵۸). دعا عین عبادت است، دعا خواندن است یا خواستن. اگر خواندن است عین ثنا است، و خواستن است بنده را سزا است، و هر دو عبادت است و نجات را وسیلت. یحیی معاذ گفت: عبادت الله خزاینه‌ای است؛ کلید این خزینه دعا و دندان‌های این کلید، لقمه‌ی حلال، و شرط دعا تضرع و زاری و بر درگاه عزت خود را بیفکندن به خواری (به نقل از رکنی، ۱۳۸۹: ۶۴۰).

این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

(مولوی، ۱۳۹۳: ۷۹۴/۲۲۱۸۰-۲۲۱۷۹)

«ذکر» باعث جمعیت خاطر می‌شود و سبب احیای قوای نفس و معطوف شدن آن به سوی خدا می‌گردد.

۳- نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده نتیجه می‌گیرم که عشق در جهان بینی میبیدی، مولوی و وین دایر از جایگاه والا برخوردار است. در نگاه میبیدی و مولوی عشق عامل بیداری و آگاهی انسان محسوب می‌شود. وین دایر نیز عشق ورزیدن را پاسخی به مسأله‌ی وجودی انسان می‌داند و مانند میبیدی و مولوی معتقد است که عشق حقیقی و سالم روح و روان انسان را پرورش می‌دهد. از دیدگاه آنان تسلیم عاشق در برابر معشوق از ویژگی‌های عشق سالم است. آنچه از نظر آنان مهم است، نیت درونی افراد و نفس عمل می‌باشد. مبارزه با نفس آماره، بی‌توجهی به دنیا، داشتن ایمان، کسب معنویت و تقویت قوای معنوی، و ارج نهادن بر ارزش‌های دینی و اخلاقی از دیدگاه آنان است.

جدول شماره ۱: مضامین مشترک عشق در تفکر عرفانی میبیدی، مولوی و وین دایر

فطری بودن عشق	عشق امانت الهی	عشق تمام زندگی
درواه عشق بلا نعمت شود	مقام و عظمت عشق	تحمل درد در راه عشق
وفا در عشق	دل: جایگاه عشق الهی	عشق: طریق اتصال به سوی معشوق
وجود عشق در موجودات	یاد معشوق: آرام بخش روح	راز عشق

منابع

کتاب‌ها

قرآن کریم

انزلی نژاد، رضا، (۱۳۷۵)، نواخوان بزم صاحب دلان؛ تهران: جامی

پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۵)، زبان حال؛ تهران: انتشارات هرمس

حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۴)، دیوان حافظ؛ قم: مهر آیین

دایره، وین، (۱۳۸۴)، آیین سرنوشت‌سازی، نه اصل برای کامیابی و شکوفایی آرزوها؛

ترجمه‌ی جمال هاشمی، تهران: انتشار

..... ، ، (۱۳۹۰)، سرنوشت خود را با داستان خود رقم بنزید؛ ترجمه‌ی لادن

بلوریان، تهران: پارسه

..... ، ، (۱۳۸۷)، خود مقدس شما؛ ترجمه‌ی ناهید ایران نژاد، تهران: نسل

نواندیش

رکنی، محمد مهدی، (۱۳۸۹)، لطایفی از قرآن کریم؛ مشهد: انتشارات آستان قدس

رضوی

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۴۴)، ارزش میراث صوفی؛ تهران: چاپخانه سپهر

..... ، ، (۱۳۶۸)، سرنی؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی

زمانی، کریم، (۱۳۸۳)، میناگر عشق؛ چاپ دوم، تهران: نشرنی

طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، المیزان؛ چاپ پنجم، قم: انتشارات جامعه‌ی

مدرسین قم

غزالی، احمد، (۱۳۶۷)، مجموعه آثار شیخ؛ به کوشش احمد مجاهد، تهران: دانشگاه

تهران

غزالی، محمد بن محمد، بی‌تا، احیا علوم دین؛ تصحیح عبدالعزیز سیروان، بیروت

دارالقلم

غنی، قاسم، (۱۳۸۶)، تاریخ تصوف در اسلام؛ چاپ دهم، تهران: انتشارات زوار

گوهرین، سیدصادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف؛ تهران: انتشارات زوار

مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)، بحار الانوار؛ بیروت: موسسه‌ی الوفا
مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸)، جاذبه و دافعه‌ی علی (ع)؛ قم: صدرا
معین، محمد، (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی؛ تهران: سرایش
مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۹۳)، مثنوی معنوی؛ قم: مجتمع چاپ و نشر و
صحافی مهدی
میبدی، رشیدالدین ابوالفضل، (۱۳۳۹)، کشف الاسرار و عده الابرار؛ به کوشش علی
اصغر حکمت، تهران: چاپخانه‌ی سپهر
نراقی، ملا احمد، (۱۳۸۹)، معراج السعاده؛ تهران: نشر بهار دل‌ها

مقاله‌ها

اتونی، بهزاد و اتونی، بهناز، (۱۳۹۰)، «عشق از منظر مولانا و ملاصدرا»؛ فصلنامه‌ی
ادب و عرفان، صص ۴۱-۵۶
اسپرهم، داوود و تصدیقی، سمیه، (۱۳۹۷)، «استعاره شناختی عشق در مثنوی
مولانا»؛ مجله‌ی متن پژوهی ادبی، سال ۲۲، شماره‌ی ۷۶، تابستان، صص ۸۷-۱۱۴
برزگرخالقی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «عشق و عاشق و معشوق در غزلیات جمال‌الدین محمد
عبدالرزاق اصفهانی»؛ مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، صص ۱۳۹-۱۵۲
حیدری، بتول و نوریان، سیدمهدی و طغیانی، اسحاق، (۱۳۹۳)، «بررسی تحلیلی
عبارت من عشق فکتم و عف فمات فهو شهید براساس متون عربی و فارسی»؛ مجله‌ی
ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شماره‌ی ۳۵، صص ۱۳۷-۱۷۸
چیتیک، ویلیام، (۱۳۸۸)، «آتش عشق و شمشیرلا»؛ ترجمه‌ی حسن لاهوتی، مجله‌ی
اطلاعات حکمت و معرفت، دی ماه، سال چهارم، شماره‌ی ۱۰، صص ۴۸-۵۴
خیاطیان، قدرت‌الله و سلیمانی کوشالی، فاطمه، (۱۳۹۴)، «جایگاه عشق در تفسیر
عرفانی عرایس البیان روزبهان بقلی»؛ مجله‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی،
دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۴۱، زمستان، صص ۱۹۴-۱۶۷
دهقان، علی و پورسعدی، مینا، (۱۳۹۱)، «جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی بافقی»؛
فصلنامه‌ی دُر درّی، سال دوم، شماره‌ی دوم، بهار، صص ۲۷-۴۰

رستمی، مسعود، (۱۳۹۵)، «آموزه‌ی عشق افلاطونی در نمایشنامه‌ی ماسک دار کومس اثر جان میلتون»؛ مجله‌ی متافیزیک، دوره‌ی ۸، شماره ۲۲، پاییز و زمستان، صص ۱۹ - ۳۰

شاکر، کریم، (۱۳۸۸)، «جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی»؛ فصلنامه‌ی تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۲۲۵ - ۲۴۰